کافه

علی قنبری

علی قنبری متولد ۱۳۴۷ دشتستان، کارشناس مهندسی مکانیک از دانشگاه فردوسی مشهد و تحصیل در رشته کارگردانی تئاتر را رها کرده است. کتابهای چاپ شده وی عبارت اند از: مجموعه شعر «نقطه پشت فعل خراب با فرانتز کافکای پشت جلد» (۱۳۷۹)، مجموعه شعر «نامه (به / از) روبا و ضمائم پاره وقت» (۱۳۸۱). کتابهای آماده چاپ وی عبارت اند از: مجموعه شعر «گفتگو با یک داور فوتبال»، رمان «تم ها و واریاسیون های موش کور»، ترجمه «آنتولوژی شعر پست مدرن آمریکا» / پل هوور، ترجمه «زوزه و اشعار دیگر» / الن گینزبرگ، جنبش شعر زبان (language poetry). فعالیتهای مطبوعاتی قنبری عبارت اند از: در نیمه دهه هفتاد (۷۵و ۷۶) با چاپ شعر و نقد و ترجمه مقالات مهم ادبی قرن بیستم نظیر، «انقلاب زبان شاعرانه» / ژولیا کریستوا، «معناشناسی ساختاری» / ا.ج.گریماس، «درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت ها» / رولان بارت، « نقادی و ایدئولوژی» / تری ایگلتون، « s/z » / رولان بارت، «سوژه ی مکالمه» / ژولیا کریستوا و همچنین ترجمه شعر قنبری از شاعران تجربه‌گرای دهه ۷۰ است که گرایش‌های پست‌مدرنیستی‌اش، وی را در زمره شاعران متفاوت‌نویس قرار داده است.

قنبری با بیان اینکه قریب به ۲۰ سال است که در حوزه پست‌مدرن کار می‌کنم، می گوید «وقتی از پست‌مدرنیسم حرف می‌زنیم با انبوهی از طرز تلقی و گفتمان‌ها روبرو هستیم که حتی بعضی متناقض‌اند و این ایده را به ذهن متبادر می‌کند که پست‌مدرنیسم یک «نظام دلالت» بسیار نامتعارف است و برخی از شاعران و منتقدان وقتی از شعر پست‌مدرن حرف می‌زنند منظورشان شعری است که عده‌ای دیگر آن را آوانگاردیسم یا حتی نئوآوانگاردیسم می‌خوانند. آنچه که در شعر پست‌مدرن با آن روبه‌رو هستیم، یعنی تنوع و صورت‌های متفاوت شعری، از ذهنیت کاملا رمانتیک با وجوه بیانگرانه نسل بیت گرفته تا شعر زبان با وجوه کاملا مصنوع و ضد بوطیقا، کارهای ژانرشکنانه و مبتنی بر کولاژ و همچنین اشعار تحت تاثیر ذن بودیسم و نیز سوررئالیسم، ما را به این‌سو می‌کشاند که آن را به‌مثابه یک پارادایم فرهنگی همچون یک نظام دلالت در نظر بگیریم و آن را به‌زعم اسکات لش همچون یک «رژیم اتباشت» معرفی کنیم که در آن مفهوم موقتی، گذرا و نیز دوره‌ای بودن مستتر است. در واقع نمی‌توان به مشخصه‌ها و مولفه‌های شعر پست‌مدرن اشاره کرد و آن‌ها را قطعی دانست و فقط می‌توان اشاره کرد به آنچه تاکنون بوده است. شعر پست‌مدرن اکنون به سمتی رفته است که در آن چیزی به نام صورت‌بندی و کلاسه‌بندی مطلق زبان ادبی وجود ندارد و چیزی به نام ذات شعر و یا ادبیات موجود نیست بلکه این کارکردهای ویژه هستند که وجود دارند. یک عبارت ساده در یک پس‌زمینه می‌تواند عبارتی فلسفی یا علمی باشد و در پس‌زمینه دیگر وجهی کاملاً ادبی و شاعرانه داشته باشد.»

وی درباره شعر دهه هفتاد می گوید «بی‌شک دهه هفتاد یکی از نقاط عطف شعر معاصر فارسی است به دلایل مختلف؛ یکی اینکه جریان اندیشگی در دهه پنجاه و شصت در ایران کاملا تعطیل بود و از نیمه دهه هفتاد یک فضای باز سیاسی به وجود آمد و روند ترجمه اندیشه‌های مهم ادبی نیمه دوم قرن بیستم رواج یافت و اینکه ما با یک اتفاق مهم روبه‌رو شدیم، آن‌هم بهار مطبوعات است و مساله بسیار تاثیرگذار و مهم دیگر اینترنت است که به آن انقلاب انفورماتیک می‌گویند. دستاورهای شعری دهه هفتاد بسیار اهمیت دارند و باید یادمان باشد که شاعران دهه هفتاد پیشروترین هنرمندان ایران بودند و حرکتی که شاعران انجام دادند در حوزه‌های دیگر شیوع پیدا کرد. شما همین الان این دستاوردهای پست‌مدرن را حتی در سطح سریال‌های طنز تلویزیونی هم می‌بینید، در تئاتر، پرفورمنس و در موسیقی، شما همین الان وقتی شعر فارسی را با آن سال‌ها قیاس می‌کنید می‌بینید که چقدر تاثیر گرفته‌اند. منتها مساله‌ای که وجود دارد این است که هنوز هم شعر تجربه‌گرا در اقلیت است. همان زمان هم این‌گونه بود و همیشه هم چنین بوده است.

قنبری در تشریح شعر پست‌مدرن مهم‌ترین مولفه‌های شعر پست‌مدرن می افزاید «مهم‌ترین مولفه‌های شعر پست‌مدرن عبارت‌اند از: داشتن یک ماهیت مبهم و متناقض و عدم قطعیت، تاکید بر سوژه چندپاره، حذف مرز بین هنر و زندگی روزمره، داشتن فرم‌های فصلی و نه عطفی، نوعی موزاییک‌وارگی، پروسه‌های اتفاقی و شانسی، بی‌توجهی به مهارت‌های کلامی و تصحیح و ویراست، فراروی از مرزهای ژانریک، تفسیرزدایی و غلط‌خوانی، پرداختن به وجوه شیزوفرنیک نظیر حاشیه‌پردازی و بی‌ربط‌گویی، ارزیابی شعر به مثابه یک پروسه و نه محصول و تولید، کثرت‌گرایی، وجود یک چشم‌چرخان و چشم‌انداز چندوجهی، از آن خودسازی (ناشی از مرگ مولف)، ارجاعی‌بودن معنا، رد مدلول یکه و استعلایی، رد تک‌محوری، رد بیانگری، رد مـن بورژوازی، رد من تغزلی و...»

در ادامه شعری از این شاعر را می خوانیم:

خسته شدم...
یک معشوقه نساختیم
که چشم هایش نشان دهد
غواصی از رسم نیفتاده است.
منهای رفتنم به ساحل
کدام محاسبه ام اشتباه بود؟
بگذار تداعی پری
هل بدهد مرا
و خرچنگ هایم را
به یک حباب در
اقیانوس

دبیر صفحه شعر:
محمد شیرازی Haghnavard@gmail.com
مخاطبان گرامی، شما می توانید اشعار خود را به شماره واتس اپ زیر ارسال کنید تا پس از بررسی، در صفحه شعر روزهای پنجشنبه کار شود
۰۹۳۶۲۲۳۳۸۵۱

عارف رمضانی

رسیدن از ایستگاه بیرون مي زند
تن نشستن حوصله ي عرق را سر مي برد
برخاستن از نیمکت دست مي کشد
ایستادن از آب سر مي کشد
آمدن آغوش باز مي کند
دست ها ي خندیدن از دور دراز مي شوند
چشم هاي گریستن مي گیرند
بودن دست در دست نبودن دارد
ماندن از نفس مي افتد
پاهاي دویدن
هاي هاي
خالي از رفتن است

افسانه نجومی

۱)
دریا جایی برای ایستادن من نداشت
نه لنجی
نه قایقی
و نه حتا توری که از مساحت ماهی ها سر بپیچی کند
می زنم به خواب انتحاری رودخانه
و روی نقشه‌ی صحرا
اسکله می‌کشم !
۲)
رویاهایم را شمردم
گلدان‌ها را هم
اما هر چه کردم
پرنده‌ای که بال‌هایش را در یک پرواز عمومی از دست داده بود
به شماره نیامد

فاطمه مزبان پور

۱)
زندگی ام را در چارضلعی خانه پهن می کنم
مبلی که من می نشینم
چایی که تو دم می دهی
میز
و شعرهایی که نخوانده ام هنوز.
۲)
به آشپزخانه می روم
کسی از پشت صدایم می کند
نمی کشمت به این زندگی
کبریت!

رسول پیره

هزاران پرنده آمدند و رفتند از زندگی ام
اما وقتی غمگین شدم
که پرنده ای را دیدم
که خودش را به کابین هواپیما رسانده بود
تا به جایی برود
که با بالهایش نمی توانست
...
غم مرا جدا کرده است
شبیه هواپیمایی که
پرنده ای را از دسته ی پرندگان مهاجر جدا کرده است
شبیه ناظمی عبوس
که دانش آموزی را از صف بیرون میکشد
...
غم مرا جدا کرده است
و نمیتوانم دیگر به شاخه های گیلاس نزدیک شوم

کیانوش خان محمدی

روزهای نبودنت را طوری می‌گذرانم،
که حتی زمان به عبور خودش شک کند.
مثل مسافری که از پنجره ی قطار در حال حرکت،
قطاری که ایستاده را می‌بیند.
تنها نگرانم این لحظه ی متوقف،
در حقیقت تو سالها طول بکشد.
با چشمهایی ضعیف و قلبی ضعیف تر برگردی.
گمان کنی من جوان مانده ام.
برای تکاندن خاک، بر شانه ام بزنی
و فرو ریختنم تو را بترساند.

روجا چمنکار

می خواستم پرنده باشی
پر بکشی و
هرگز برنگردی.
حالا
سال هاست در من لانه کرده ای
شاخه هایم را شکسته ای
هر شب
خواب هایم را ریخت و پاش می کنی و
هر روز
نوک می زنی به زندگی ام...

شهاب مقربین

جای پایت را برف پنهان کرد
خنده هایت را خاک
برف ها آب شده اند
سیلاب ها خاک را زیر و زبر کرده اند
در چشم انداز اما چیزی نیست
مگر ساقه نازک علفی
که در نسیم
بازی می کند

رضا چاپچی

کابوس های خانه را
با نفس های بریده بریده
ثبت می کنم
دروغی است
آفتاب نادیده را
با هزار و یک زبان ...
وقتی که شب افتاده است
بختک وار بر پنجره ام

فرشته اصلاحی

از لوله های گاز
ارواح مرده های خانه صدایم کردند
:بامن نفس بکش
درمن بیا
- ورفت-
حالا اگرگفتی مشتم را باز کنم
چند مگس مرده فرارمی کنند؟!
یک بال؟
دوبال؟
از اینجا تا شاهرگم را پیاده برو...

مزدک پنجه ای

به باران پناه می برم
به چشم هایت
که عمقی از اقیانوس است
لحظه هایی است بودن با تو
لحظه هایی که خندانیم
به باران پناه می برم
صداقت چشم هات
لحظه ای که
نگفته بودی دوستت دارم.

کامران رسول زاده

تمام دنیا
محله ی کوچکی ست
که تو در آن متولد می شوی
و من
میان بازی بچه های محله
به عشق تو
پیر می شوم..!

داریوش معمار

«پوچی»
دیروز خبر رسید
علف های بهاری سوختند
و حواس شهر
به تنهایی برگشت
*
دیروز خبر دادند
به خانه برگردم
رفتار آفتاب را تماشا کنم
در باغچه

فخرالدین سعیدی

چشمهایم را گل گرفته اند
پا برهنه می کنم تا چهره ات را بشنوم
لباسی می دوزم تن ات می کنم
تا سپید بنشانم ات درون چشم هایی که سپید نیست
ای آن همه از من دور
ای این همه به فتح من آمده دیر
ریشهایم را بتراش
مرا به خودم معرفی کن وبگو که اهل جهانم
آه! چقدر غریب شده ام درون این پیراهن

شهاب مقربین

درها و کوبه‌ها شبیهِ هم
زنگِ صداها شبیهِ هم
دست‌ها لب‌خندها
پله‌ها پاگردها
اتاق‌ها پرده‌ها
پشتِ پرده‌ها
پچ‌پچ قدم‌های پشتِ سر
طنینِ صدای سگ‌هایی که بدرقه می‌کنند
در کوبه‌ی دری دیگر
گم شده‌ایم
در کوچه‌های شبیهِ هم

مهدی مهراد

زمستان
هر سال
از پالتوی چروک روی میخ
آغاز می شد
و پرندگان سردسیر
از مسیر سبابه ام
در آسمان می گذشتند
پدرم
با شال و کلاه قدیمی
همیشه به تازه ریشی
به جوانی اش سفر می کرد
یک روز مادرم لج کرد!
لباس های کهنه را دور انداخت
از آن روز برف بود
که بر سر و ابروی پدر نشست
زمستان را سپوری پیر
ازکنار خیابان با خود برد
بهار سرگردان ماند
و پرندگان برای همیشه
به جنوب پرواز کردند...

مرتضی محمودی

مرگ
سراغ مرا از تو خواهد گرفت
وقتی بیاید
و من خانه نباشم
بگو رفته است مسافرت
بگو رفته است دنبال زندگی
وقتی برگشت
خودش تماس می‌گیرد.

جلال خسروی

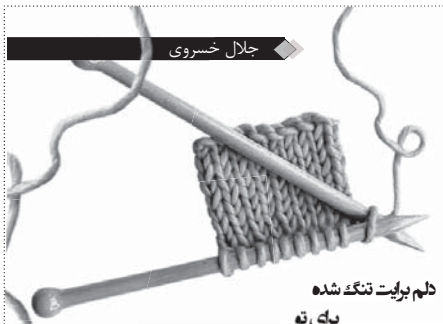

دلم برایت تنگ شده
برای تو
که اینجا کنارم نشسته ای
و مے بافے
کلموا
فکر
کلموا
دلم تنگ مے شود
کے وقت دارے با هم برویم؟
خواهش مے کنم
اگر مے شود بافتنے ات را کنار بگذار
مے خواهم حرفے بباف اَم
حرفے ببافے اَم.

محمد آتشی

یک زندگی خیالی
بر ذهن ها نهاده می شود
مملو ازروشنی دروغین
چون نقش پنجره های بسته
خورشید که می درخشد
جز بر آهن ها نیست
زندگی واقعی اما
دنبال یک لقمه نان
درشهر
کنار دستفروش های خیابان زند
قدم می زند
وبا لهجه ی آشنایی
به تو
سلام می دهد.

آفاق شوهانی

باز هم این ساعت نیامده رفته تا دیروقت
با تو که بگو چند می‌آید
کی؟
کجا؟
چگونه؟
با کلمه کلمه که می‌نوشند خون مرا
با پر که می‌کشم پرواز
با گیجی روز که می‌بردم باد
...
آه از این نقطه که می‌برد آب که می‌برد رو
که می‌برد خیس خیس مرا
آه از این نقطه که شلیک می‌شد اگر رو به تو
اگر رو به من
من و آن‌گاه من بی‌نقطه
بی‌حرف
تمام

ابوالفضل پاشا

در زدم
و در باز بود
دست‌هایم ادامه داشت
که در زدم
و در خواب تو آغاز شدم
تا ببینم که شب‌هایت را چه کوتاه کرده‌ای
بخواب
ادامه‌ی سفر بسیار است که بخوابی
بخواب
ای گشایش دست‌های تو پژمرده!
کوه ادامه‌ی زمین است.
ای ابتدای راز تو باورنکردنی!
غار ادامه‌ی زمین است.
ای فراوانی خنده‌ی تو مَضَرّس!
انسان ادامه‌ی زمین است.
و من هر چه پیش می‌روم
زمین همچنان ادامه دارد.

کیانوش کریمیان

بگذار در گلوی تو باشد این صدا
بیرسم در گلوی تو چه می کند صدای من
بگذار بعد و اوج بگیرد صدا
که در گلوی تو چه می کند
شعر من که در گلوی تو چه می کند
بگذار من در گلوی تو
من
چه می کند ؟
اما نانمام
هق هقی تمام
و جامه دانی!
بعد عبور از جاده ها و خطوط ممتد
چه طی الارضی نهفته
با گلوی تو که می خواهم ببوسمش،
آن گلو را ببوسمش
آن کلاغ را هم ببوسم.